

Ahmad Kazemi-Moussavi, "The role of sectarian tensions in shaping the institution of marja'-i taqlid," *Iran Nameh*, 27: 4 (2012), 52-61.

نقش تنش‌های مذهبی در شکل‌گیری نهاد مرجعیت تقلید

احمد کاظمی موسوی

استاد دانشگاه مریلند

Ahmad Kazemi-Moussavi

ahmadkazemi@yahoo.com



مرجعیت تقلید نوعی نهاد مذهبی شیعه است که از نیمه قرن سیزدهم قمری/ نوزدهم میلادی به شکل کنونی خود پا گرفت. چگونگی شکل گرفتن این نهاد در میان مجتهدان مدعی علمیت و سپس منحصرشدن آن به یک فرد به صورت مرجعیت تامه سرگذشت جالبی دارد که تنش‌های مذهبی زمان در پیدایش آن نقشی اساسی بازی کرده‌اند. مرجعیت تقلید به دنبال یک رشته درگیری‌های سخت مذهبی بین علمای اصولی از یک سو و حریفان اخباری، شیخی، صوفی و بابی آنها از سوی دیگر در دوران سلطنت محمدشاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶۴/ق ۱۸۳۴-۱۸۴۸) پدیدار شد.^۱ همه گرایش‌های مذکور در آن زمان به دنبال نوعی 'اقتدار دینی انحصاری' بودند و شیوه تقلیدطلبی و اطاعت‌خواهی آنان خالی از تأثیرگذاری و تبعات سیاسی نبود. در این میان، مسئله مهم طرز تفکر و استدلال انحصارطلبانه آنان است که با طرح مقام‌های خودساخته‌ای چون 'شیعه کامل'، 'واسطه فیض'، 'رکن رابع'، 'نایب امام' و 'نقطه اولی' ادعای مرجعیت دینی داشتند. مفهوم این عناوین خودبه‌خود عامه مردم را در جایگاه مقلدان و پیروان بی‌اختیاری می‌نشانده که علت وجودی‌شان تشخیص یا انتخاب این مقام‌ها نبود، بلکه اطاعت یعنی تحقق بخشیدن به مصادیق عناوین مذکور و فراهم آوردن استلزامات ریاست اشخاص صاحب عنوان بود. اینها همه در زمانی رخ می‌داد که در اروپا مفاهیم حوزه عمومی و عامه مردم و نقش آنان در تشکیل نهادها و هنجارهای اجتماعی در حال رشد بود. در این نوشته، چگونگی پیدایش و برخورد روندهایی مذهبی را بررسی می‌کنیم که در شکل گرفتن مرجعیت تامه تقلید مؤثر بوده‌اند.

از قرن پنجم قمری/ یازدهم میلادی اصولی‌گری - با اصول‌گرایی عصر حاضر اشتباه نشود- روند مذهبی غالب در میان شیعیان شد. مکتب اصولی بر پایه کاربرد 'اصول فقه' در استنباط احکام شرعی قرار دارد که خود از آغاز سده پنجم قمری به میان شیعیان

احمد کاظمی موسوی (دانش‌آموخته دکتری دانشگاه مک‌گیل کانادا، ۱۹۹۱ تا ۱۹۸۰ قاضی دادگستری و دیپلمات وزارت خارجه ایران بود. پیش از اقامت در آمریکا در دانشگاه‌های مک‌گیل، تهران، امام صادق، مذاهب اسلامی و دانشگاه بین‌المللی اسلامی مالزی تدریس می‌کرد. از ۲۰۰۵، در دانشگاه‌های مریلند، ویرجینیا و جورج میسن دروس حقوق اسلام، ایران و تحولات اسلامی جدید را ارائه کرده است و یک سال نیز سردبیر نشریه تحقیقات اسلامی بوده است. تاکنون ۳ کتاب تألیف، ۱ کتاب ترجمه و بیش از ۱۰۰ مقاله در زمینه مسائل گوناگون اسلامی، تاریخی و آموزشی به فارسی و انگلیسی منتشر کرده است.

^۱ درباره پیدایش مرجعیت نوشته‌های مرتضی مطهری هنوز مستندترین آثارند. بنگرید به مرتضی مطهری، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۱)، به‌ویژه ۳۶-۶۸.



شیخ محمد حسن، صاحب جواهر.

راه یافت و سرآغاز 'اعتدال‌گرایی' تشیع دوازده‌امامی در ایران شد.^۲ پیش از آن، مبنای کار شیعیان بیشتر 'اخباری‌گری'، یعنی اتکا به روایات نقل شده از ائمه معصوم بود که غالباً با غلو و زیاده‌اندیشی آمیخته می‌شد. اصول فقه آمیزه‌ای از قواعد زبان‌شناسی و منطقی است که مراتب و اولویتهای شناخت احکام شرع را تعیین می‌کند، در حالی که نقل، تفسیر و گاه جعل روایت مجال گسترده‌تری برای کاربرد تخیل و مکاشفات قلبی فراهم می‌آورد. در اواسط دوره صفوی، ملای اخبار‌گرایی با نام محمدامین استرآبادی (م. ۱۰۳۶/ق ۱۶۲۷) با برهانی به‌ظاهر اصولی موجب رونق دوباره اخباری‌گری در ایران و عراق و بحرین شد. چکیده برهان او این است که در بازخوانی متن دینی کافی است 'عقل حسی' خواننده برایش 'یقین عادی' پدید آورد و گمانه‌زنی یا 'ظن' اجتهادی که اصولیان به کار می‌برند اضافی، نالازم و پیروی از روش اهل سنت است.^۳ در واقع، استرآبادی با بهره‌گرفتن از تشیع عصر صفوی به گونه‌ای 'روایت‌گری از ائمه' دامن زد که در سده‌های نخستین اسلامی بین شیعیان رواج داشت و ثمره‌اش در نوشته‌های پرنویسانی چون ملا محمدباقر مجلسی (م. ۱۱۱۱/ق ۱۷۰۰) در زمینه بازسازی گفته‌های بی‌مبنای تندگرایان و غلات شیعه نخستین بازتاب یافت.

در اوایل دوره قاجار اخباریان دست از تندروری کشیدند و اجتهاد را به کار گرفتند. پیش‌گام این روند شیخ یوسف بحرانی (م. ۱۱۸۶/ق ۱۷۷۲) است که جامع‌ترین کتاب فقه اجتهادی را به شیوه اخباری زمان خود نوشت. او در کتاب الحقائق الناضره عملاً و نظراً اجتهاد را می‌پذیرد و می‌گوید فقیه چاره‌ای جز به کار گرفتن اجتهاد در زمان غیبت امام ندارد.^۴ افزون بر آن، در عتبات رویه بسیار ملایمی با اصول‌گرایان در پیش گرفت و حتی شاگردانش را به حضور در درس رقیب اصولی خود، آقا محمدباقر بهبهانی (م. ۱۲۰۵/ق ۱۷۹۱)، تشویق کرد. مضافاً، به منظور رفع اختلاف وصیت کرد پس از فوتش آقا باقر بر جنازه-اش نماز میت بگزارد. با این همه، اصول‌گرایانی که پس از مرگ بحرانی اداره حوزه عتبات را به دست گرفتند، قدر او را نشناختند. آنان آقا باقر بهبهانی را در مقام مجدد مذهب یا مؤسس دوره اصولی جدید به شهرت رساندند، حال آنکه آقا باقر اثر فقهی مهمی از خود باقی نگذاشته بود و رسالات پراکنده‌اش در فروع فقه، به‌ویژه رساله جدلی الاجتهاد و الاخبار او، اساساً در خور مقایسه با الحقائق الناضره بحرانی نیست. به هرحال، بهبهانی آغازگر عصر جدید اصولی دانسته شد، اما هنوز کسی او را مرجع تقلید نمی‌شناخت و

او نیز رساله عملیه جامعی، که بعدها از لوازم مقام مرجعیت شد، ننوشت. عناوین 'مرجع تقلید' و 'رساله عملیه' در زمان شاگردان مستقیم و غیر مستقیم او و به دنبال رشته‌ای از برخوردهای مذهبی بین پیروان چند مکتب شیعه‌گرا در دو نسل بعد طرح شدند و رواج یافتند.

مسئله عمده‌ای که اصولیان عصر قاجار مطرح کردند 'انسداد باب علم' در زمان غیبت امام زمان بود که می‌بایست 'ظن مجتهد' جانشین آن شود. این مطلب را بهبهانی در رساله الاجتهاد و الاخبار خود صراحتاً بیان می‌کند که "نه ادعای اخباریان بر این که باب تحصیل علم امام مسدود نیست و نه ظن و گمان معمولی و نه بداهت و نه اجماع، که با اجماع مخالف شکسته می‌شود، هیچ کدام دلیل نمی‌شوند؛ فقط ظن مجتهد پس از انجام اجتهاد 'حجت' است."^۵ یکی از شاگردان بهبهانی میرزا ابوالقاسم قمی (م. ۱۲۳۱/ق ۱۸۱۶) بود که کتاب جامعی در اصول فقه با نام قوانین الاصول نوشت که هنوز از جمله کتاب‌های آموزشی در حوزه‌های علمیه شیعه است. در این کتاب، میرزای قمی 'عمل به ظن مجتهد' را به صورت اصلی فقهی مطرح می‌کند که کاشف از قول امام بوده، برای استنباط حکم به طور مطلق کفایت می‌کند.^۶ میرزای قمی درگیر جدالی فقهی با یکی از زبان‌آورین‌ترین نمایندگان اخباری زمان با نام میرزامحمد نیشابوری معروف به اخباری بود. این میرزامحمد، که در علوم غریبه هم دست داشت، همان عالمی است که در حرم حضرت عبدالعظیم چله نشست و فتحعلی‌شاه قاجار را به تأثیر انفاسش در شکست سردار روس، سیسیانف، معتقد گردانید و سر بریده‌اش را به پیشگاه پادشاه تقدیم کرد. البته فتحعلی‌شاه از بیم جادوگری میرزا، که ممکن بود روزی دامن‌گیر خودش

از جمله بنگرید به

Hossein Modarressi Tabataba'i, *An Introduction to Shi'i Law* (London: Ithaca, 1984), 23-58; Ahmad Kazemi-Moussavi, *Religious Authority in Shi'ite Islam* (Kuala Lumpur, ISTAC, 1996), 18-26.

^۲ ملا محمدامین استرآبادی، الفوائد المدنیه (بحرین: چاپ

سربی، ۱۳۲۱/۱۹۰۳)، به‌ویژه ۹۰-۱۲۷.

^۳ شیخ یوسف بحرانی، الحقائق الناضره (نجف: دارالکتب، ۱۹۵۷)، ۳۰۱-۳۰۶.

^۴ محمد باقر بهبهانی، رساله الاجتهاد و الاخبار (تهران: چاپ سربی، ۱۳۱۳)، ۱۶-۱۷: "الظن الذی یثبت اعتباره شرعاً هو ظن المجتهد بعد بذل الجهد." در زمینه دیگر رساله‌های آقا باقر بهبهانی بنگرید به میرزامحمدبن سلیمان تنکابنی، قصص العلماء (تهران: چاپ علمیه اسلامی، بی‌تا)، ۲۵۳.

^۵ میرزا ابوالقاسم قمی، قوانین الاصول (تهران: چاپ سربی علمیه اسلامی، ۱۳۰۳/ق)، ۳۷۴ و ۳۸۷.

نیز شود، او را به عتبات بازگردانید. میرزامحمد اخباری کتاب‌های متعددی نوشت که اسامی آنها را مدرس خیابانی در ریحانه الادب آورده است.^۷ مهم، دفاع سرسختانه میرزامحمد از عقیده‌اش به امکان دسترسی به 'علم امام' از راه کشف و شهود بود که جایی برای 'ظن مجتهد' باقی نمی‌گذاشت. مهم‌تر، جدال لفظی و کتبی خصمانه‌اش با علمای اصولی، به‌ویژه با شیخ جعفر کاشف الغطا و فرزندش شیخ موسی، بود که دومی نهایتاً فتوا بر تکفیر میرزامحمد داد. این فتوا ظاهراً بهانه‌ای داد به دست داوودپاشا، حاکم بغداد، که نگران طرفداری میرزامحمد از حریف حکومتی‌اش، اسعدپاشا، و تأثیر جادویی انفاس او بود. در نتیجه، داوودپاشا دست او باش کاظمین را در حمله به خانه میرزامحمد باز گذاشت که او را با فرزند و یکی از شاگردانش در ۱۲۳۲ق/۱۸۱۷ به قتل رساندند و خانه‌اش را غارت کردند.^۸

قتل میرزامحمد اخباری در ۱۲۳۲ق/۱۸۱۷ از اولین تلفات تنش‌های مکتبی درون اردوی علمای شیعه محسوب است. پیش از آن شاهد صوفی‌کشی علمای شیعه، چه اخباری‌مشربانی چون ملا محمدباقر مجلسی و چه اصولی‌مذهبنانی چون آقا محمدعلی بهبهانی، بوده‌ایم. این آقا محمدعلی فرزند آقا باقر بهبهانی بود که در ۱۲۱۲ق/۱۷۹۸، با استخدام میرغضب، به کشتار صوفیان کرمانشاه دست زده بود.^۹ علت آن بود که صوفیان با تکیه به تزکیه نفس و کشف درونی معانی بارها 'علم ظاهری فقها' را به پرسش گرفته بودند، مضافاً آنان مقاماتی چون قطب، غوث و قطب

الاقطاب پرورده بودند که به گونه‌ای مقام و جایگاه شرعی علما را تهدید می‌کرد. نکته گفتنی گرایش عرفانی برخی از علمای اصولی زمان چون سیدمهدی بحرالعلوم، ملا مهدی نراقی و ملا علی نوری است که هر سه از شاگردان آقا باقر بهبهانی بودند. آنان طبعاً نمی‌توانستند مجال علم را محدود به 'ظن مجتهد' کنند، اما به پیروی از جو زمان یا به زبان استعاره سخن گفتند یا بیشتر هم خود را صرف مسائل اخلاقی و کلامی کردند. ملا علی نوری از شارحان و بلکه حاملان فلسفه ملا صدرای شیرازی در عصر قاجار بود که شاگردانی چون حاج ملا هادی سبزواری داشت و ذیلاً چگونگی برخورد او با برداشت شیخی‌ها از فلسفه ملا صدرا را آورده‌ایم.

شیخیه یکی دیگر از مکتب‌هایی است که با ادعای آمادگی نفس برای کشف و شهود و احیاناً دسترسی مستقیم به علم امام به رویارویی با ظن و استنباط مجتهدان اصولی پرداخت. بنیادگذار این مکتب، شیخ احمد احسائی (م. ۱۲۴۱ق/۱۸۲۶)، از عرب‌زبانان الهفوف در شرق عربستان و جنوب بحرین بود. او با اینکه بزرگ‌شده محیطی اخباری بود، در عتبات نزد مجتهدانی اصولی چون سیدمهدی بحرالعلوم آموزش دید و اجازه اجتهاد گرفت. در آن زمان هم مانند امروز طلاب اخباری نزد علمای اصولی نیز تحصیل می‌کردند. به هر حال، انتظار او از تحصیل دانش منحصر به آموزه‌های رسمی نبود و بیشتر به دریافت‌های قلبی و تجربه‌های معنوی‌اش تکیه داشت و با تکیه به همین تجربه‌ها ادعا کرد حقایق دینی را از زبان ائمه معصوم فراگرفته است.^{۱۰} شیخ احمد در دو کتاب عمده خود، جوامع الحکم و شرح الزیارة الجامعه، برای امامان شیعه مقام هستی‌شناختی جدیدی قابل شد که در مرتبه بالاتری از آنچه غلوگرایان نخستین شیعه، چون کلینی و صفار قمی، و روایت‌نویسان متأخری چون محمدباقر مجلسی و فیض کاشانی گفته بودند، قرار می‌گیرد. او ائمه معصوم را چونان دارندگان صفات الهی می‌ستاید که پناهگاه و نگهبان و اولوالامر مردم و رابط بین آنان و پروردگارند.^{۱۱} او امام زمان را به خورشیدی تشبیه می‌کند که هرچند زیر ابر پنهان باشد، هنوز عالمان دین و مردم از او پرتو می‌گیرند. علم امام و فیض حضور او در نگاه احسائی بسان فیضانی پیوسته جاری است که دسترسی به آن فقط از طریق شیعیان کاملی حاصل می‌شود که می‌توانند 'واسطه فیض' شوند، نه از طریق فقیهان رسمی بی‌بهره از معانی حقیقی احکام الهی و درگیر ظن و گمان خویش.^{۱۲} به عقیده احسائی، این فقیهان فقط واسطه بین دولت و مردم‌اند.^{۱۳}

^۷ محمدعلی مدرس، ریحانه الادب (تبریز: بی‌جا، بی‌تا)، ۸۵-۸۶.
^۸ بنگرید به "فاجعه قتل محمد اخباری"، اطلاعات ماهانه، شماره ۴ (۱۳۳۰)، به نقل از نشریه یادگار نوشته عباس اقبال.

^۹ سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر (تهران: انتشارات بنیاد، ۱۳۴۴)، ج ۲، ۴۳-۴۸. سعید نفیسی مندرجات رساله خیراتیه آقا محمدعلی را که در رد صوفیه نوشته شده است باز می‌آزماید و دروغ و یاوه‌گویی‌های او را نشان می‌دهد. چنان که سعید نفیسی برآورد کرده است، آقا محمدعلی غیر از عوام صوفیه و درویشان دسترسی به مشاهیر سلسله‌های صوفی نیافته و درباره کشتن آنان دروغ بافته است. آنچه سعید نفیسی از رساله خیراتیه نقل کرده است نشان می‌دهد آقا محمدعلی نه فقط مجتهد نبوده، بلکه از ادای مقصود خود در هر دو زبان عربی و فارسی نیز ناتوان بوده است.

^{۱۰} شیخ احمدبن زین‌الدین الاحسائی، شرح الفوائد (تهران: چاپ سنگی، ۱۲۷۴ق)، ۴. در زمینه شرح احوال احسائی بنگرید به حسین علی محفوظ، صراط الشیخ احمد الاحسائی (بغداد: المعارف، ۱۹۵۷).

^{۱۱} شیخ احمدبن زین‌الدین الاحسائی، جوامع الکلم (تبریز: چاپ سنگی، ۱۲۷۳ق)، ۳۷ و ۳۸؛ همچنین شرح الزیارة الجامعه، (کرمان: سعادت، ۱۳۵۵)، جلد ۱، ۲۲-۲۷.

^{۱۲} احسائی، شرح الزیارة الجامعه، جلد ۱، ۲۶۲.

^{۱۳} احسائی، جوامع الکلم، ۳۷.

گفته‌ها و نوشته‌های احسانی تا این مرحله چندان مشکل‌آفرین نبود، چون غلو دربارهٔ امامان معصوم و ادعای دریافت قلبی و طعنه بر علمای رسمی پیشینهٔ آشنایی در تاریخ تشیع داشت. احسانی پس از بازگشت از زیارت مشهد در ۱۲۲۱ق/۱۸۰۸ در یزد اقامت کرد و به سرعت در اذهان عمومی ایرانیان، مشهور به داشتن جاذبهٔ روحانی و دریافت قلبی شد. این امر زمانی واقع شد که جامعهٔ دینی ایران، با اینکه به تازگی درگیر جنگ با روسیه و آشنایی با پیشرفت‌های فرنگ شده بود، هنوز راهیابی و توفیق خود را فقط در 'تحول غیبی' و پیام گرفتن از مرجعی دینی جست‌وجو می‌کرد.

فتحعلی‌شاه قاجار نامهٔ شورانگیزی به احسانی نوشت و از او در تهران پذیرایی کرد. در اصفهان، نزدیک به ۱۶ هزار نفر در نماز جماعت به شیخ اقتدا کردند و علمای اصولی اصفهان هم به دیدن او رفتند. ملا علی نوری در گفت‌وگو از فلسفهٔ ملا صدرا شیخ احمد را بی‌خبر از نظام فلسفی ملا صدرا یافت. در آن زمان هنوز کسی توجه نداشت که شیخ احمد و پیروانش در کربلا از شدت ارادت به حضرت امام حسین در پایین سر ضریح امام نماز خوانده‌اند و این کار، طبق سنت پیامبر اسلام، ممکن است سجده به غیر خدا به شمار آید و غوغای بالاسری‌ها علیه پایین‌سری‌ها را موجب شود. این غوغا سرانجام بر سر مسئلهٔ معاد با بدن عنصری یا هورقلیایی در سال ۱۲۳۷ق/۱۸۲۲ از قزوین شروع شد.

گفتیم که شیخ احمد مدعی کشف درونی در مسائل دینی بود. او بسیاری از موضوعات غامض اسلامی از جمله معاد، معراج و دسترسی به امام زمان را با سیر در نوعی اقلیم حضور روحانی می‌گشود. اسمی که بر این اقلیم گذاشته بود 'عالم هورقلیا' است که واژه‌ای است با ریشهٔ عبری یا یونانی که قبلاً شهاب‌الدین سهروردی در حکمه الاشراف آن را برای اطلاق به عالم مثال به کار برده بود. عالم مثال اقلیم حضور است که طبق برداشت هائری کرین، به تعبیر داریوش شایگان، همان "ملکوت روان است که اجسام در آن به معنویت می‌رسند و ارواح و انفس به کالبدپذیری."^{۱۴} از این عالم در نوشته‌های عرفانی به نوعی جهان برزخ یا نشئهٔ واسطی بین عقول مجرد و اجسام مادی یاد شده است که راه رسیدن به آن را 'خیال منفصل' یا 'شهادت مضاف' می‌نامیدند. جلال‌الدین دوانی (م. ۹۰۷ق/۱۵۰۲) در رسالهٔ شواکل الحور آن را عالم متوسطی میان تجرد تام و تعلق تام می‌خواند که در آنجا نفس می‌تواند صورت‌های خیالی را ببیند و خیال نیز مثل آینه مظهر عالم است.^{۱۵} اینک ببینیم شیخ

احمد احسانی در شرحی که بر عرشیهٔ ملا صدرا نوشت در این زمینه چه می‌گوید:

در واقع جسم انسان به این جهان مادی تعلق ندارد، بلکه به عالم هورقلیا تعلق دارد؛ عالمی که بهشت و دوزخ این جهان را در خود دارد. روح انسان بنا بر ایمان‌ورزی یا ریاکاری‌اش به این عالم برمی‌گردد. آن را 'برزخ' می‌خوانند که واسطی است بین مرگ و رستاخیز. این 'طینت' است که در گور مستدیر باقی می‌ماند و بدن دوم خوانده می‌شود.^{۱۶}

این واژهٔ طینت که در نوشتهٔ احسانی آمده است از ملا صدراست که بر این عقیده بود آنچه از افراد باقی می‌ماند همین طینت است که با آن در روز حشر قیام می‌کنند. احسانی ریشهٔ این بیان را در روایت حضرت امام جعفر صادق می‌یابد و ملا صدرا را به توریه متهم می‌کند. به هر روی، منظور این است که در روز قیامت فقط طینت افراد به صورت هورقلیایی خود، نه با بدن عنصری خود، حشر می‌کند. ملا محمد تقی برغانی (م. ۱۲۶۳ق/۱۸۴۷، معروف به شهید ثالث) فقیه اصولی قزوین در سفری که شیخ احمد در ۱۲۴۰ق/۱۸۲۵ به قزوین داشت، با آنکه از محبوبیت احسانی نزد شاه و عامه آگاه بود، به خود جرأت مؤاخذه از شیخ را داد و نهایتاً او را به سبب عدم اعتقادش به معاد جسمانی تکفیر کرد. تکفیر احسانی به شکل عملی صورت گرفت، یعنی فتوایی از سوی ملا محمدتقی که هنوز مرجع فتوای رسمی نبود صادر نشد، بلکه این امر با تیرای عملی و جدا شستن ظرف جای و غذای شیخ و جدا نشستن از او در مهمانی والی قزوین صورت گرفت. خبر کافر شناخته شدن احسانی به شهرهای مسیر سفر شیخ به عتبات رسید و بیشتر علمای اصولی شهرها در تبری از شیخ و صحنه گذاشتن بر انحراف او همبستگی بی‌سابقه‌ای از خود نشان دادند؛ هرچند طلاب و مردم از این حیث عملاً به دو دسته تقسیم شده بودند.^{۱۷} این همبستگی علمای اصولی فقط به علت سخنان شیخ احمد دربارهٔ معاد هورقلیایی نبود، چون در همان زمان فلسفهٔ ملا صدرا، که متضمن

^{۱۴} داریوش شایگان، "سیر و سلوک کرین: از هایدگر تا سهروردی"، ایران‌نامه، سال ۷، شمارهٔ ۳ (بهار ۱۳۶۸)، ۴۸۶.

^{۱۵} جلال‌الدین محمد بن اسعد دوانی، ثلاث رسائل (مشهد: آستان قدس، ۱۴۱۱ق)، ۱۴۳.

^{۱۶} شیخ احمد احسانی، شرح العرشیه (چاپ سربی کارخانهٔ میرزا علی خوشنویس تبریزی، ۱۲۷۸ق/۱۸۶۲)، ۱۱۸.

^{۱۷} سید کاظم رشتی، دلیل المتحیرین، به نقل از مقدمه کتاب در شیخ احمد احسانی، حیات النفس (تبریز: رضائی، ۱۳۳۷)، ۲۸-۴۹؛ مرتضی مدرسی چهاردهی، شیخ‌گیری و بایگ‌گیری (تهران: فروغی، ۱۳۴۵)، ۲۴؛ تنکابنی، قصص العلماء، ۴۴ و ۵۶.

روحانیه البقاء بودن نفس و لزوماً معاد روحانی آن است، از سوی علمایی چون ملا علی نوری و حاج ملا هادی سبزواری تدریس و ترویج می‌شد. به علاوه، روحانی باتقوایی چون احسانی، که دوبار همه اموالش را به فقرا بخشیده بود، می‌توانست به استناد آیه ۴:۹۴ قرآن تکفیر دلخواهانه ملا محمدتقی را نکول کند. آیه مشعر بر این است که «به کسی که به شما سلام (اظهار اسلام) کرد به خاطر منافع دنیوی خود نگوئید مؤمن نیستی.»^{۱۸} به نظر می‌رسد مشکل ادعا و شهرت احسانی به «واسطه فیض بودن» و «دسترسی داشتن به علم امام» بود که مجال سلام و سازش را بر علمای اصولی تنگ کرده بود

احسانی در شرح الزیارة و شرح الفوائد ادعای گفت‌وگوی شهودی با امامان معصوم را داشت و برای توثیق روایات نیازی به علم «درایه الحدیث» نمی‌دید، چون کشف درونی خود را برای درست‌بودن حدیث کافی می‌پنداشت.^{۱۹} او طینت فیاض همه امامان معصوم، از جمله امام دوازدهم، را در عالم هورقلیا می‌دید که مرجع دستیابی به آگاهی برای او بود. طبیعی است که تقوا و حالات روحانی او نیز اجازه می‌داد طلاب علوم دینی و عامه مردم این مسئله را بپذیرند و این امر برای علمای شیعه، به‌ویژه فقه‌های اصولی که فقط اجتهاد خود را کاشف باب علم می‌پنداشتند، پذیرفتنی نبود. بسیاری از مجتهدانی که هم‌درس و هم‌دوره احسانی یا شاگرد او در عتبات بودند، در تبری از احسانی یک‌صدا شدند. این یک‌صدایی را علمای اصولی لزوم متابعت از فتوا یا قول یکی از فقه‌های پیش‌کسوت دانستند و آن را به شکلی عملی پیاده کردند و بدان استمرار بخشیدند. رویدادی که گویای همبستگی ساختار نوپای مجتهدان اصولی در برخورد با چالش شیخیه است آن بود که در ۱۲۴۰ ق/۱۸۲۵، سیدمحمد طباطبائی، نواده دختری آقا باقر بهبهانی، مجتهد پیش‌کسوت بود که اتفاقاً پیش‌کسوت فتوای جهاد برای جنگ دوم ایران با روسیه هم او بود و به همین سبب به مجاهد معروف شد. این مجتهد پس از ملاحظه شهرت و نوشته‌های احسانی بر انحراف او فتوا داده بود و بیشتر مجتهدان صاحب‌نام

عتبات نیز با او هم‌صدا شدند. در آن زمان، محمدجعفر استرآبادی به سبب سفر حج مجتهد غائب در عتبات بود. پس از بازگشت از سفر، طباطبائی کتاب‌های احسانی را برای داوری نزد استرآبادی فرستاد. استرآبادی با خواندن کتاب‌ها پاسخ داد که نوشته‌های احسانی مبهم و محل بحث و تفسیرند، ولی طبق مقوله ابن حنظله از فتوای صادرشده متابعت می‌کند.^{۲۰} مقوله ابن حنظله روایتی پذیرفته‌شده از حضرت امام جعفر صادق است که مردم را در غیاب امام به راویان حدیث ائمه معصوم رجوع می‌دهد.

فکر رجوع به یک مرجع و متابعت از او ده سال پیش از تاریخ فوق نیز در نوشته‌های میرزای قمی به صورت نظری مطرح شده بود و این امر، چنان که خواهیم دید، نشان می‌دهد اندیشه تمرکز صنفی و پیش‌بینی مراتبی در زمینه چگونگی پیروی عامه از یک مجتهد شکل گرفته بود. میرزای قمی بخش بزرگی از کتاب قوانین الاصول خود را به مبحث «اجماع (هم‌نظرشدن علما)» اختصاص می‌دهد و در آنجا لزوم متابعت از راه و روش مؤمنان را بنا به آیه ۴:۱۱۵ قرآن یادآور می‌شود.^{۲۱} به نظر قمی، مجتهدان شیعه مصداق مؤمنان مذکور در قرآن‌اند. گفتنی است ملا علی نوری همین میرزای قمی را چونان مجتهد محل رجوع در تقلید خود برگزیده بود، زیرا با اینکه خود نیز مجتهد شناخته می‌شد، به علت گرایش‌های فلسفی و عرفانی نمی‌توانست ادعای صدور فتوای شرعی داشته باشد. به هر روی، میرزای قمی در پاسخ سؤال او شرحی می‌نویسد که گویای آمادگی زمان برای ظهور یک مجتهد در مقام مرجعیت است. میرزای قمی می‌نویسد:

حجة‌الله بعد از پیشوایان راه هدی شخصی است که استنباط احکام بر وجه صحیح از مآخذ تواند کرد، که در اصطلاح آن را مجتهد گویند. پس هرگاه دانست که تکلیف او رجوع به اوست، و هم رجوع کرد و بر وفق آن عمل کرد، بر او چیزی نیست. و هرگاه دانست که باید رجوع کند و مسامحه کرد و به غیر او رجوع نمود، این شخص هر چند صحیح و موافق نکند (کذا، عمل کند؟) نه معذور است و نه فعل او مُسقط تکلیف قضاست.

[...] حاصل آنکه تعیین مرجع ملاذ بعد از ز غیبت امام فی‌الحقیقه از روادف مسائل کلامیه است؛ مثل تعیین امام، نه از مسائل فقه است و نه اصول فقه. نقل و عقل هر دو دلالت دارد بر اینکه مرجع عالمی است که قادر بر استنباط احکام باشد از مآخذ. پس اگر کسی فهمید این معنی را و متفطن شد و پیروی نکرد، و اکتفا به قول پدر و مادر و ملای مکتبی که رتبه اجتهاد ندارد، نمود، مقصر

^{۱۸} یا ایها الذین آمنوا اذا ضربتم فی سبیل الله فتبینوا و لا تقولوا لمن ألقى الیکم السلام لست مؤمناً تبینون عَرَضَ الحیوه الدنیا (۴: ۹۴).

^{۱۹} مدرسی چهاردهی، تاریخ فلسفه اسلامی (تهران: علمی، ۱۳۵۷)، ۱۰۴؛ ابوالقاسم زین‌العابدین ابراهیمی، فهرست (کرمان: سعادت، بی‌تا)، ۲۴۲-۲۵۲؛ نیز در

Mongol Bayat, *Mysticism and Dissent: Socioreligious Thought in Qajar Iran* (Syracuse: Syracuse University Press, 1982), 55.

^{۲۰} مدرسی چهاردهی، سیمای بزرگان (تهران: امیر کبیر، ۱۳۳۵)، ۳۰.

^{۲۱} میرزای قمی، قوانین الاصول، ۳۶۱ و ۳۷۰.

است و اثم و ایراد به او لازم است؛ هرچند صحیح عمل کرده باشد علی‌الظاهر.^{۲۲}

در نامه فوق می‌بینیم که عنوان 'مرجع' برای نخستین بار با مشخصاتی که امروز برای مرجع تقلید می‌شناسیم به کار رفته است. یکی از این مشخصات الزام در گزینش مجتهد مرجع است، یعنی اجبار به تقلید، هرچند شخص بتواند اعمال عبادی خود را درست انجام دهد. با این همه، میرزای قمی و هیچ یک از دیگر علمای هم‌عصر او 'مرجع تقلید' شناخته نشدند. هنوز ساختار ماهیتاً غیررسمی روحانیت امکان تمرکز سازمانی بیشتر را به مجتهدانی که خود نیز نوپا و نوساخته بودند نمی‌داد. این امر پس از چالش‌های تازه‌ای ممکن شد که در مقابله با نفوذ شیخیه و جانشینان احسائی در نسل بعد پیش آمد.

شیخ احمد احسائی پیش از آخرین سفرش به مدینه در ۱۲۴۱/ق ۱۸۲۶، سیدکاظم رشتی، جوان ۲۹ ساله‌ای را که از یزد به او پیوسته بود، به جانشینی خود برای تدریس اصول شریعتی تعیین کرد که با کشف و شهود 'شیعه کامل' تفسیر می‌شود. سیدکاظم از هیچ یک از علمای عتبات، جز احسائی، اجازه اجتهاد نداشت، اما با آگاهی از زبان عربی دریافت‌های قلبی خود را به خوبی بیان می‌کرد. چنان که خود در دلیل‌المتحیرین گفته است، در آغاز کار به ترک روش شیخ از سوی علمای اصولی تشویق شده بود، اما هم افکار شیخ احمد را دنبال کرد و هم با دست زدن به ترجمه و ارتباط بیشتر با فارسی‌زبانان برای گستردن شیخی‌گری در ایران کوشید.^{۲۳} از نوشته‌هایی که از سیدکاظم در دسترس است برمی‌آید که تکیه او بیشتر بر جایگاه و مراتب اشخاص در دسترسی به دانش روحانی‌ای بوده است که از ناحیه مقدس امامان صادر می‌شود. 'علمای ظاهر، نجبا، نقبا، خواص و ارکان' نام‌های این مراتب در نمایه بیرونی (القری الظاهره) آن‌اند.^{۲۴} سیدکاظم در دلیل‌المتحیرین ولایت امام را امری جاری در زمان می‌بیند که اجتهاد اصولی قادر نیست جایگزین کارکرد آن شود.^{۲۵}

مطالبی که علمای اصولی در نفی شیخیه نوشته‌اند بیشتر گویای این است که مجتهدان اصولی، جز میرزا محمد تقی بَرغانی، شیخ احمد و پیروان او را فقط منحرف از راه درست می‌دانستند، نه کافر یا فاجر و حتی برخی، مانند شیخ علی نجفی (کاشف‌الغطاء)، با این نظر هم موافق نبوده‌اند. به دیگر سخن، کافر یا منحرف نامیدن اشخاصی که نماز و روزه و دیگر فرائض اسلامی را برگزار می‌کردند، چندان آسان و

دلخواهانه نبوده است. با این همه، محیط دینی عتبات ترویج افکار احسائی را در کربلا برنتابید و سیدکاظم در ۱۲۴۶/ق ۱۸۳۱ به محاجه و محاکمه کشیده شد.

پیش‌گام این امر سیدمهدی طباطبائی، برادر کوچک‌تر سیدمحمد مجاهد، بود. او در منابع شیعه به تقوا و پرهیز از صدور فتاوی سیاسی شناخته شده است و ظاهراً فشار محیط دینی کربلا او را در این کار پیش‌قدم کرد.^{۲۶} محاکمه به صورت علنی با حضور دو تن دیگر از مجتهدان عصر، یعنی محمدجعفر استرآبادی و محمدشریف مازندرانی معروف به شریف‌العلماء، استاد شیخ مرتضی انصاری مرجع تامه تقلید در نسل بعد، صورت گرفت و سه روز به درازا کشید.^{۲۷} سیدکاظم سرانجام پذیرفت که عبارات احسائی در شرح الزیارة الجامعه مبهم و تأویل‌پذیرند و چنانچه به درستی تفسیر نشوند، انحراف به نظر خواهند رسید. به دنبال این گفته، فتوای نفی مکتب شیخیه از سوی سه مجتهد مزبور امضا شد. این فتوا را دیگر مجتهدان عتبات، به‌ویژه شیخ محمدحسن نجفی اصفهانی (م. ۱۲۶۶/ق ۱۸۵۰)، بنیادگذار فقه جواهری و نخستین مرجع تامه تقلید در ۱۲۶۴/ق ۱۸۴۸ که خود نیز در جوانی از شاگردان احسائی بود، تأیید کردند. در آن زمان، جز عتبات، اصفهان نیز دارای مجتهد بنامی چون حجت‌الاسلام محمدباقر شفتی (م. ۱۲۶۰/ق ۱۸۴۴) بود که بنا بر انگیزه و داعیه شخصی خود فتوای صادره را امضا نکرد و همچنان به مکاتبه با سید رشتی ادامه داد.^{۲۸}

سیدکاظم رشتی پس از صدور فتوا در کربلا ماند و به تدریس ادامه داد. ا. ل. م. نیکلا (م. ۱۹۳۷)، فرزند کنسول فرانسه در رشت که از اواسط دوره ناصرالدین شاه در ایران زیسته و با فارسی و عربی آشنا بود، اقرار کتبی سیدکاظم دایر بر پیچیده‌بودن اصطلاحات

^{۲۲} تنکابنی، قصص العلماء، ۱۶۲.

^{۲۳} سید کاظم رشتی، دلیل‌المتحیرین، ترجمه ابوالقاسم زین‌العابدین

ابراهیمی (کرمان: سعادت، بی‌تا)، ۸۷ و ۹۹.

^{۲۴} بنگرید به نعمت‌الله رضوی شریف، تذکره الاولیاء فی شرح احوال الحاج محمدکریم خان الکرمانی (بمبئی: مطبعه ناصری، ۱۳۱۳/ق)، ۳۴-۳۵.

^{۲۵} سیدکاظم رشتی، دلیل‌المتحیرین، ۱۱۳-۱۱۵؛ به نقل از

Abbas Amanat, *Resurrection and Renewal: The Making of the Babi Movement in Iran 1844-1850*, (Cornell: Cornell University Press, 1989), 58.

^{۲۶} محسن الامین، اعیان الشیعه (بیروت: دارالتعارف، ۱۹۸۶)، جلد ۱۰، ۱۵۵.

^{۲۷} چهاردهی، شیخیگری، ۱۱۲؛ به نقل از ملا محمد حمزه شریعتمدار کبیر مازندرانی، اسرار الشهادت، ۹۳.

^{۲۸} میرزا محمدباقر موسوی خوانساری، روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات (بیروت: دارالاسلامیه، ۱۹۹۱)، جلد ۱۰، ۲۵؛

احسائی را نوعی تقیه برای حفظ جان برشمرده است.^{۲۹} اما تنکابنی مدعی است که سیدکاظم در درس خود همچنان آزادانه فقها را نکوهش می‌کرد و از جمله شیخ محمدحسن نجفی را به طعنه مستضعف (به معنای ناتوان در فهم درست احکام شرع) می‌خواند.^{۳۰} خود رشتی در دلیل المتحیرین، که آن را یک سال پیش از درگذشتش نوشت، با زبان دوپهلوی درباره علمای اصولی سخن گفته است، یعنی گاه از آنان به مراجع و حافظان دین یاد کرده و گاه روش آنان را تکرار بی‌فکر احکام شرع، بی‌توجه به فلسفه تشریع، نامیده است.^{۳۱}

ماجرای اعلان فتوا علیه شیخیه و پخش آن به صورت درخواست متابعت از دیگر علما نشان می‌دهد که مجتهدان اصولی خود را ناگزیر از همبستگی صنفی بیشتر و هم‌صدایی دیدند. نگرانی آنان از رواج افکار شیخی و دریافت‌های قلبی آنان بیشتر از این جهت بود که این گونه کشف و شهودها سرانجام عنوان‌ساز مقام‌های معارضی چون حجت، باب، واسطه فیض، شیعه کامل و رکن رابع برای سران این گرایش‌ها می‌شد که تبعاً جایی برای عنوان نیابت از امام برای مجتهدان باقی نمی‌گذاشت. فراموش نکنیم که عنوان نایب امام مشروعیت‌بخش‌ترین رکن اعتبار مجتهدان در جامعه بود. در این میان، یکی از شاگردان رشتی که محضر احسائی را نیز درک کرده بود، یعنی حاج محمدکریم خان کرمانی، از بین عناوین مزبور، مقام رکن رابع را که احسائی و رشتی در نوشته‌های خود به اشاره از آن گذشته بودند به‌خوبی پروراند. او نیز مانند استادش به سلسله مراتبی روحانی توجه مخصوص دارد که مجتهدان در آن جایی ندارند. کرمانی رکن رابع را در رأس این مراتب قرار می‌دهد؛ جایگاهی که دربردارنده همه اسرار امام است.^{۳۲} پیداست که اندیشه دینی زمان بر مدار حضور یا ظهور امام می‌چرخید و نمایندگی دانش یا اسرار امام مشکل -

گشای مسائل جامعه به‌شمار می‌رفت. حال مجتهدانی که استنباط اصولی خود از قرآن و روایات را جانشین دانش امام کرده بودند، در برابر کاشفان اسرار امامت قرار گرفته بودند؛ کاشفانی که هر یک به تنهایی جایگاه روحانی امام را در جامعه پر می‌کردند و جایی برای نایبان منتظر ظهور باقی نمی‌گذاشتند.

در چنین محیطی بود که سیدعلی محمد باب، جوان ۲۵ ساله شیرازی، در ۱۲۶۰ق/۱۸۴۴ ادعای ظهور و صاحب‌الامری کرد. او که آموزش مکتبی و مدرسه‌ای درستی ندیده بود، به انگیزه دریافت‌های درونی‌اش، که آن را مقام فؤاد می‌نامید، خیلی زود حرف آخر را از همان نخست زد و نهایتاً جان بر سر این کار گذاشت. او سال ۱۲۵۸ق/۱۸۴۲ را در عتبات گذرانده بود و هشت ماه آن را در سر درس سیدکاظم رشتی حاضر بود. پیش از این تاریخ، چند سالی در بوشهر به تجارت پارچه اشتغال داشت و در آنجا از یک سو با ملای اخباری شهر، آل عصفور، آشنا شده بود و از سوی دیگر، اخبار پیشرفت‌های فرنگ را از هندیان مقیم بوشهر شنیده بود.^{۳۳} به نظر می‌رسد شنیدن این اخبار در او اثری جز دست کم گرفتن دروس متداول مدرسه‌ای و پناه بردن به علوم غریبه نداشته است. گذشته از قرآن و شرح الزیاده الجامعه، نفوذ افکار حروفیه، نقطویه، اسماعیلی‌ها و اهل حق در نوشته‌های باب آشکار است.^{۳۴} از جمله خود را «نقطه اولی» و پیروان اولیه‌اش را «حروف حی» نامید. ظاهراً خواندن قرآن، نیایش و دعا بخش مهمی از زندگی روحی باب بوده است. شاید به همین جهت شیخ محمد ابوزهره (م. ۱۹۷۴)، فقیه سنی و مفتی الازهر، در کتاب تاریخ المذاهب الاسلامیه خود بابیه و بهائیه را در زمره مذاهب اسلامی آورده و گفته است که این دو، هرچند مبادی اصلی اسلام را نفی و حتی برای الغای آن کوشیده‌اند، چون از میان مسلمین نشأت گرفته و وابسته به اسلام‌اند، شناخت و ذکر آنان لازم است.^{۳۵} سید باب ادعای خود را در برخورد با ملا حسین بشرویه‌ای آشکار می‌کند. او یکی از پیروان شیخیه بود که پس از فوت سیدکاظم رشتی مدتی در مسجد سهله در کوفه به انتظار ظهور صاحب‌الامر به اعتکاف نشسته، سپس از راه بصره و بوشهر وارد شیراز شده بود. با چنین شیفتگی به ظهور دور از انتظار نبود که پس از سه روز دعوت باب را بپذیرد و اولین پیرو باب شود.^{۳۶}

سیدعلی محمد باب با آنکه در ادعای ظهور آزاداندیش بود، در عمل پابند روایات شیعه، به‌ویژه کتاب‌الغیبه شیخ طوسی (م. ۴۶۵ق/۱۰۷۳) و بازنوشته‌های ملا محمدباقر مجلسی (م. ۱۱۱۱ق/۱۷۰۰)، بود که در

تنکابنی، قصص العلماء، ۱۲۴.

^{۲۹} A. L. M. Nicolas, *Essai sur le Sheikhsim* (Paris: Geuthner, 1910), vol. 1, XI, XII, quote in Mongol Bayat, *Mysticism and Dissent*, 41-42.

^{۳۰} تنکابنی، قصص العلماء، ۵۸.

^{۳۱} سید کاظم رشتی، دلیل المتحیرین، ۴۶-۴۷؛ ۵۶؛ ۸۸ و ۹۶-۹۸.

^{۳۲} حاج محمدکریم خان کرمانی، ارشادالعوام، (چاپ ۴؛ کرمان: سعادت، بی‌تا)، جلد ۳، ۳۵۹.

^{۳۳} Amanat, *Resurrection and Renewal*, 109-152.

^{۳۴} Amanat, *Resurrection and Renewal*, 144.

^{۳۵} شیخ محمد ابوزهره، تاریخ المذاهب الاسلامیه (قاهره: دارالفکر العربی، ۱۹۹۶)، ۲۱۵-۲۲۳.

^{۳۶} Amanat, *Resurrection and Renewal*, 166.

آنها ظهور امام از مکه و همدلی خراسانیان و عراقیان با او پیش‌بینی شده است. از این رو، پس از چندی که پیروانی در شیراز یافت، برای تبلیغ ظهورش ملا حسین بشرویه‌ای را به خراسان و ملا علی بسطامی، دومین پیرو خود در شیراز، را به عتبات فرستاد و خود عازم مکه شد. در اینجا، مسئله مهم برخورد نماینده باب با علمای عتبات است که تنش و غوغایی آفرید که منجر به دومین جدال و محاکمه نوگرایی دینی در میان شیعیان طی یک نسل شد. ملا علی بسطامی که هفت سال از سیدکاظم رشتی درس گرفته بود و آشنایی کافی به وضع حوزه‌های دینی عتبات داشت، رساندن پیام باب به کربلا را به‌خوبی برگزار کرد. پیام باب در تفسیر او بر سوره یوسف، با نام 'قیوم الاسماء' آمده بود که در آن، باب خود را 'ذکر اکبر' خوانده بود.^{۳۷} بسطامی که با چند تن دیگر از پیروان باب همراهی می‌شد، طی چندماه توانست توجه چند صد نفر از شیخی‌ها و شیعیان عتبات را به پیام باب جلب کند. برخورد او با مجتهد اعلم نجف، شیخ محمدحسن نجفی اصفهانی، در پاییز ۱۲۶۰/ق ۱۸۴۴ حادثه‌آفرین شد. در آن زمان، شیخ محمدحسن یگانه مدرس سالخورده در نجف و صاحب رساله عملیه‌ای با نام نجات العباد بود. البته در عتبات دو مجتهد با نفوذ دیگر با نام‌های سیدابراهیم قزوینی و شیخ حسن کاشف الغطاء هنوز حوزه درسی و موقعیتی نظیر او داشتند و به دیگر سخن، مرجعیت به شیخ محمدحسن تمام نمی‌شد.

بسطامی پیام باب را در نشست درسی شیخ محمدحسن به او رسانید و افزود که با ظهور سید هاشمی‌ای که علمش را از مدرسه نیاموخته است، تدریس چیز دیگر حرام است. پیداست این سخن بر کسی که مشروح‌ترین کتاب فقهی زمان، یعنی جواهر الکلام، را نوشته بود تا چه حد ناگوار آمد. صاحب جواهر آن روز بسطامی را تکفیر و از نجف طرد کرد و در ضمن، پیگیر دستگیری او و چند تن از همراهانش در کربلا شد. او قبلاً دستور داده بود که عبارت 'السلام علیک یا منزل المن و السلوی'، برگرفته از آیه ۲:۵۷، را از لوحه آویخته در حرم حضرت امیر در نجف موقتاً حذف کنند، چون تأویل مضمون آن ممکن بود انگیزه ذهنی تازه‌ای برای

^{۳۷}Amanat, *Resurrection and Renewal*, 202.

^{۳۸}تنکابنی، قصص العلماء، ۵۸.

^{۳۹}تنکابنی، قصص العلماء، ۵۶.

^{۴۰}Amanat, *Resurrection*, 220-235; D. M. MacEoin, "Ali Bestami" in E. Yarshater (ed.) *The Encyclopedia Iranica* (New York: Columbia University, 1985), vol.1, 860.

گرایش‌های نوپدید فراهم کند.^{۳۸} این امر نشان می‌دهد که علمای اصولی تا کجا از رونق کار روندهای شهودی زمان احساس خطر می‌کردند و شیخ محمدحسن این روندها را جدی‌تر از دیگران گرفته بود. در اینجا بود که علمای کربلا، به همراه ملا حسن قره‌چهداغی معرف به گوهر که از پیروان شیخیه در کربلا بود و سخنان باب را نپذیرفته بود، با صاحب جواهر هم‌صدا شدند.^{۳۹} در بغداد، نجیب‌پاشا، والی سختگیر جدید، بسطامی را که تحویل مقامات عثمانی شده بود به محاکمه کشید. در این محاکمه علمای سنی به پیش‌کشوتی مفتی حنفی، ابوالثناء محمود آلوسی و نماینده دولت ایران و دو مجتهد برجسته کربلا، یعنی قزوینی و کاشف الغطاء، حضور داشتند. جالب نظر آنکه مفتی و والی سنی نظر بر اعدام بسطامی به اتهام کفر و هتک اسلام داشتند، اما شیعیان با آن موافق نبودند. نماینده دولت قاجار خواستار بازگرداندن تبعه دولت به ایران بود و دو مجتهد بلندمرتبه پذیرای رأی حاکم سنی نبودند. سرانجام به پیشنهاد کاشف الغطاء مبنی بر اینکه بسطامی و یارانش فقط حامل پیام سید باب بوده‌اند و از مضمون آن آگاهی درستی نداشته‌اند، تصمیم بر زندان یا تبعید بسطامی به اتهام پراکندن کفریات گرفته شد. ظاهراً پاسخ‌های بسطامی در محاکمه چنان بوده است که حتی احتمال توبه به آن داده شود.^{۴۰}

شخصیت غایب در محاکمه بغداد شیخ محمدحسن بود که دعوت شده بود، اما شرکت نکرد. دو مجتهد یادشده کربلا نیز تمایلی به حضور در دادرسی دولتی نداشتند و به خاطر فشار والی عراق به بغداد رفتند. همین پرهیز از مراسم دولتی بعداً یکی از شگردهای مقام مرجعیت شد که در آن زمان، با آمدن نجیب‌پاشا به نجف و دیدار از شیخ محمدحسن معنای بیشتری پیدا کرد. صاحب جواهر در مریدپروری و دادن اجازه روایت و اجتهاد به شاگردانش دست و دل‌باز بود. وام‌خواستن سیدابراهیم قزوینی برای تأمین پول نان طلبه‌های کربلا از محل وجوهاتی که در ۱۲۶۱/ق ۱۸۴۵ تازه به دست شیخ محمدحسن رسیده بود، گویای افزایش اعتبار صاحب جواهر در تأمین پول نان طلاب است که لازمه مرجعیت بود. شیخ محمدحسن با ملا حسن گوهر نیز رابطه خوبی داشت و در مجالس تبلیغی رقیب تازه از راه رسیده گوهر، یعنی طاهره قره‌العین، برادرزاده ملا محمدتقی برغانی، دخالتی نداشت.

قره‌العین از شخصیت‌های شگفت‌انگیز آن زمان بود که به واقع جذبات شوقش را با زنجیرهای غم و بلا

لگام زده بود. او که در مدرسه خاندان برغانی‌ها در قزوین درس خوانده و نزدیک به ۱۳ سال با شوهرش در کربلا زیسته بود، بن‌مایه‌ای کافی از دانش‌های دینی و بیانی عصر فراهم داشت. شکوفایی فکری او در ۲۷ سالگی و در بازگشتش به قزوین رخ نمود، آنگاه که رساله‌ای در دفاع از شیخیه به سیدکاظم رشتی در کربلا نوشت و سید در پاسخ از او به 'نور دیده' یاد کرد. سال بعد همراه با خواهر کوچک‌ترش برای دیدار سید عازم کربلا شد. در کربلا، در خانه سیدکاظم که به تازگی درگذشته بود به تشکیل جلسات بررسی و ترویج افکار شیخیه پرداخت. 'شیفتگی به ظهور' مدار اندیشه دینی قره‌العین بود؛ باید نوظهوری از جهان رمز و راز سخن تازه‌ای برایش بیاورد. هنوز از شیفتگی به سیدکاظم نرسته بود که فریفته ظهور سید باب شد و چه بسا بدون خواندن نوشته‌هایش. با انسجام بیانی که در چند قطعه شعر باقی‌مانده از او دیده می‌شود و با دانش و درایتی که شیخ محمود آلوسی، ملای حنفی بغداد، طی اقامت و گفت‌وگوی دوماهه قره‌العین در خانه‌اش از او نقل کرده است، شاید یگانه بابی مؤمنی بود که می‌توانست مقولات زبان بابیه را، که بین فارسی و عربی سرگردان بود، بیان شعری و نیایشی شایسته‌ای بدهد.^{۴۱} اما او تندگراترین شخصیت دینی عصر بود، ظهور را برای دگرگون کردن وضع موجود می‌خواست و زندگی خود را در گرو برآورده شدن آرزویش گذاشته بود. زندگی او در پاییز ۱۲۶۸ق/۱۸۵۲ و پس از تیراندازی چند بابی به کالسکه ناصرالدین‌شاه با اعدام سیاسی پایان یافت. او اولین بانوی دانش‌آموخته در تاریخ اخیر ایران بود که جان بر سر باورداشت‌هایش گذاشت.

آخرین رویدادی که بر شکل‌گیری مرجعیت تامة شیخ محمدحسن نجفی اصفهانی اثر گذاشت، وبای همه‌گیر ۱۲۶۴ق/۱۸۴۸ بود که سیدابراهیم قزوینی و شیخ حسن کاشف الغطاء را با خود برد. پرداخت شهریه طلاب حوزه کربلا نیز از آن پس رسماً به عهده شیخ محمدحسن افتاد. حوزه اصفهان نیز از ۱۲۶۰ق/۱۸۴۴ که سید شفتی را از دست داده بود، چشم به حواله نجف برای تأمین پول نان طلبه‌ها داشت. توانایی جلب 'سهم امام' و پرداخت پول نان طلبه‌ها از دست یک مدرس مجتهد حوزه به اندازه‌ای مهم بود که بعداً از آن به 'تاج‌گذاری مرجعیت' یاد می‌شد. سهم امام یک نیمه از خمس است که فقها به نیابت از امام دریافت می‌کنند. نیمه دوم سهم یتیمان، بیوگان، درماندگان در راه و دیگر نیازمندان است و تشخیص شیوه هزینه آن نیز با فقهاست. در تشیع، خمس از زمان شیخ طوسی (قرن پنجم هجری/ یازدهم

میلادی) به همه درآمد سالیانه شخص تعلق می‌گیرد. این وجه اضافه بر 'رد مظالم' و دست‌برگردان مال حرام، یعنی مال به دست آمده از قمار، بخت‌آزمایی و دیگر مکاسب محرمه است. افزون بر اینها، درآمد موقوفات، نذر و نیازها و عطایای دولتی و تنخواه عوذ (وقفیه هند) هم بود که این آخری به تازگی برقرار شده بود.^{۴۲} البته در دوره دو ساله مرجعیت تامة شیخ محمدحسن بیشتر این درآمدها در حال شکل‌گرفتن بودند و هنوز رونق چندانی نداشتند. به این ترتیب، صاحب جواهر در نجف مرجعیت تامة یافت و همین یگانگی جایگاه او موجب افزایش موقعیت و مرکزیت بیشتر نهاد مرجعیت شد.

شیخ محمدحسن نجفی اصفهانی پیش از فوت خود در ۱۲۶۶ق/۱۸۵۰ شیخ مرتضی انصاری (م. ۱۲۸۱ق/۱۸۶۵) را مرجع بعدی معرفی کرد و او نیز به سبب برتری علمی خود به‌زودی مرجع تام شناخته شد. شیخ انصاری کسی را به جانشینی خود معرفی نکرد، بلکه عملاً اصل رخصت در تقلید از اعلم را بنا نهاد. برخی فقهای شیعه، از جمله میرزای قمی، از این اصل سخن گفته‌اند. او می‌نویسد که "یک مجتهد نمی‌تواند یک مقلد را از تقلید مجتهد دیگر منع کند با آنکه بداند آن مجتهد اعلم نیست؛ چون آزاد گذاشتن (رخصت) مقلد در انتخاب مجتهد به معنای امضاء خود حکم نیست."^{۴۳} باری، پس از انصاری مرجعیت به صورت چندگانه درآمد و بیست سالی طول کشید تا میرزاحسن شیرازی (م. ۱۳۱۳ق/۱۸۹۶) به مرجعیت تامة برسد. پس از شیرازی، تا زمان مرجعیت حاج آقا حسین بروجرودی (۱۳۲۵-۱۳۴۰/۱۹۴۶-۱۹۶۱) حوزه‌های فقهی شیعه مرجع تام نداشتند، هرچند برخی از مراجع، مانند آخوند ملا محمدکاظم خراسانی (م. ۱۳۰۹/۱۹۳۰)، به سبب کارکردهای علمی یا سیاسی‌شان اهمیت ویژه‌ای یافته بودند. در همه این دوره‌ها، مجتهدان اصولی هرگز درگیر چالشی از نوع آنچه در نیمه نخست قرن نوزدهم دیدیم، نشدند. در ربع دوم قرن بیستم، مرجعیت در برخورد با مدرنیت عصر عقب‌نشینی کرد اما در نیمه دوم قرن بیستم هم با قدرت بسیار بازگشت و هم بعدی سیاسی نیز بر آن افزوده شد.

^{۴۱} درباره نارسایی زبانی و ویژگی‌های خاص نوشته‌های باب بنگرید به Amanat, Resurrection, 144.

^{۴۲} بنگرید به احمد کاظمی موسوی، علمای شیعه و قدرت سیاسی (واشنگتن: IBEX Publishing Inc., 2004)، ۱۵۰-۱۵۰.

^{۴۳} میرزای قمی، قوانین الاصول، ۳۸۴.